

بخش خصوصی، نه تنها نتوانسته برکل حرکت توسعه آثار مثبت تعیین‌کننده‌ای برجای بگذارد، بلکه اکثر این گروه اندک ولی الگوی آرمانی بخش خصوصی مردمی، قربانی سوءتفاهم پدیدار شده گشته‌اند و در موارد بسیاری به دلیل مشهودبودن (برخلاف واسطه‌گری و دلالی که به طور عمدۀ نامشهود است) مورد بی‌مهری بسیار نیز قرار گرفته‌اند. درحالی‌که اینان با وجود بالاتر بودن سود واسطه‌گری به دلیل وجود شوق ایران‌دوستی و مردم‌خواهی، سرمایه‌خویش را در تولید به کار گرفته‌اند و از مرزوبوم اقتصادی کشور در برابر هجوم کالاهای خارجی دفاع می‌کنند.

ب. برنامه‌ریزی اقتصادی

امر برنامه‌ریزی که از وظایف اصلی هرگونه مدیریتی به‌شمار می‌آید، فعالیت‌هایی را در برمی‌گیرد که "پیش‌بینی و طراحی فعالیت‌ها و اقدامات آینده سازمان"^۱ مورد مدیریت را در برمی‌گیرد. عنصر اساسی برنامه‌ریزی پیش‌بینی است که برپایه شناخت منابع و امکانات و وسایل مورد نیاز برای تحقق هدف، و شناسایی امکانات موجود و سازماندهی آن‌ها برای دستیابی به هدف انجام می‌گیرد. مدیر با پیش‌بینی و ارزیابی آینده، توان و امکانات لازم برای واکنش‌های مناسب در برابر رویدادها، در راستای وصول به هدف را آماده می‌سازد. مدیر در این راستا، نخست باید طرحی از اقدام‌ها و فعالیت‌هایی که باید انجام گیرند تهیه کند. این طرح، هم باید نتایج را پیش‌بینی کند و هم مسیر فعالیت‌هایی را که باید دنبال شوند، مراحلی را که باید از آن‌ها گذشت و سرانجام روش‌ها و راه‌های انجام کاری را که باید صورت گیرد، روشن سازد. وحدت و هماهنگی اجزای طرح، نرمش‌پذیری آن، استمرار و دقت، از اجزای یک برنامه‌ریزی خوب از سوی مدیر است.^۲

در برنامه‌ریزی، قابل وصول بودن هدف‌ها، با توجه به امکانات موردنظر است. ارزشیابی دائمی هرگام اجراشده و استفاده از نتیجه ارزشیابی برای اصلاح برنامه و حرکت بعدی از دیگر عناصر برنامه‌ریزی در هر مدیریتی به‌شمار می‌آید. با توجه به مشکلات بسیار زیاد اقتصادی در

۱. دکتر علی‌اکبر نیکوآقبال، برگزیده نظریه‌های سازمان و مدیریت، انتشارات سمت، چاپ یکم، تابستان ۱۳۷۸، ص ۳۹.

۲. دکتر سیدمحمد عباس‌زادگان، مبانی و مکاتب مدیریت، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۷۶، صفحه ۷۹.

کشورهای جهان سوم و از جمله در ایران و این نکته که بدون وجود برنامه توسعه اداره اقتصاد کشور به طور آگاهانه ممکن نیست، استفاده از برنامه‌های عمرانی به امری ضروری بدل شده است. برخلاف تصور اولیه که برنامه‌ریزی را با اقتصاد سوسیالیستی مترادف می‌دانستند، برنامه یک ابزار و وسیله است و اکنون حتی در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی برای اصلاح ناکارآمدی بازار و رفع و یا کاهش مشکلات ایجاد شده بر اثر خردگرایی جزئی که در جست‌وجوی حداکثر سود سرمایه‌دارانه پدید می‌آید، استفاده از برنامه‌ریزی اقتصادی به امری همگانی بدل شده است. برنامه‌ریزی اقتصادی فعالیتی است دولتی که نخست هدف‌های تحقق‌پذیر را به صورت پیوسته و همساز و ترتیب تقدم آن‌ها در مسیر توسعه اقتصادی-اجتماعی مشخص می‌سازد. سپس وسایل دستیابی به این مقاصد را تعیین می‌کند و سرانجام ابزارهای انتخابی را برای رسیدن به آرمان‌های موردنظر به کار می‌اندازد.^۱

در برنامه‌ریزی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که از نظر حرکت محتوایی همانندی بسیار با برنامه‌ریزی در دیگر عرصه‌ها دارد، شناخت واقعیت‌های مشخص، استفاده از تجربه‌های انجام شده، چه آن‌ها که با شکست مواجه شده‌اند و چه آن‌ها که با کامیابی روبه‌رو شده‌اند، رمز اصلی موفقیت برنامه است. برخلاف آن‌چه که تاکنون در ایران عمل شده، برای موفقیت برنامه از دوسو باید به فرهنگ و هویت ملی توجه شود. از یک سو برنامه و هدف‌های آن باید با فرهنگ ملی هماهنگی داشته باشد، تا سرمایه‌های فرهنگی عامل یاری‌دهنده برنامه توسعه باشند و نه عامل بازدارنده آن، و از سوی دیگر فرهنگ ملی با پویایی و بازسازی و نوسازی درونی خود برپایه ریشه‌ها می‌باید توان لازم برای هماهنگی با ضرورت‌های دوران جدید را از نظر توسعه به دست آورد.

برنامه‌ریزی اقتصادی با چنین دیدی امری مهندسی به شمار نمی‌آید و در پیاده‌کردن الگوی اقتصادسنجی برگرفته از خارج خلاصه نمی‌شود. برنامه‌ریزی بیش از هر چیز مستلزم شناخت واقعیت‌های موجود و عوامل مثبت و منفی تحقق هدف‌ها، فراگیر بودن برنامه و ریشه در درون داشتن با نگاه به برون، متکی بودن به مردم و جلب مشارکت آنان در تعیین هدف‌های برنامه و

۱. دکتر منوچهر فرهنگ، برنامه‌گذاری اقتصادی، تهران، نشر فرهنگ، ۱۳۵۴، ص ۳۴.

بازتاب مشکلات مردم و راه‌حل‌های آن‌ها در برنامه و سرانجام مشارکت مردم در اجرای برنامه است. هر اندازه برنامه بر پایه قانون اساسی، فرهنگ و هویت ملی، تجربه گذشته، روان‌شناسی اجتماعی، شناخت رفتار طبقاتی گروه‌های بزرگ اجتماعی، و جلب مشارکت آنان با بهره‌گیری از امکانات داخلی و افزایش این امکانات برای ایجاد توان برای پاسخ‌گویی به نیازهای توسعه باشد، از امری صرفاً دولتی و تنها ناظر فرض کردن مردم دورتر می‌شود.

در هر برنامه‌ریزی نخست هدف‌ها برگزیده می‌شوند، سپس راهبردها و روش‌های اجرای آن‌ها تعیین می‌شوند و در نهایت، با تجهیز منابع و وسایل لازم، آن هدف‌ها تحقق می‌یابند؛ ولی تحقق نیافتن هدف‌ها در بسیاری از برنامه‌های عمرانی ایران عمدتاً به دلیل غیرواقعی بودن هدف‌ها و دسترس‌ناپذیری تحقق آن‌ها با توجه به امکانات تجهیز منابع به‌ویژه منابع انسانی است. همین مبنای واقعی نداشتن هدف‌ها این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا برای برنامه‌ریزی بهتر نیست روند وارونه‌ای را اختیار کرد و نخست تجهیز منابع مادی و انسانی و سپس تعیین روش‌ها و سرانجام‌گزینه‌ها را در پیش گرفت؟^۱ به این ترتیب و از این دید، برای تحقق‌پذیرکردن هدف‌های برنامه، نخست باید منابع و شرایط را شناخت و شرایط مناسب بهره‌برداری از آن‌ها، به‌ویژه شرایط ایجاد انگیزه در نیروهای انسانی که مجموعه عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی زیر تأثیر رفتار و واکنش‌های آنهاست، را مورد توجه قرار داد. به دلیل این‌که انسان‌ها در هر کشور و در هر منطقه‌ای از کشور شرایط ویژه خود را دارند و انسان‌های ساکن هر سرزمین معینی بسته به تجربه‌های تاریخی‌شان، ترکیب‌های متفاوتی از عوامل تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را در واکنش‌های خود، برمی‌گزینند، تجهیز منابع انسانی را بسیار پیچیده‌تر از توجه صرف به انگیزه‌های مادی و به میزان دستمزد و حقوق می‌کند. تجهیز منابع، با توجه به نقش عامل انسانی در آن، از نظر موفقیت برنامه، تعیین‌کننده است. روش‌های مناسب تجهیز منابع واقع‌بینی بر پایه توجه به منابع در دسترس، به‌ویژه عامل انسانی، را دارای اهمیت می‌سازد، و سرانجام در چنین شرایطی هدف‌ها نمی‌توانند غیرواقعی و انتزاعی

۱. رابرت ه. هیز، "برنامه‌ریزی استراتژیک به ترتیب معکوس"، برگردان کورس صدیقی، برنامه و توسعه، شماره ششم، ۱۳۶۵.

پدید آیند، زیرا با توجه به روش‌ها و منابع قبلاً تعدیل شده‌اند. در مدیریت خویش، اعم از مدیریت جسم یا ذهن و در مدیریت خانواده و دیگر مدیریت‌های اجتماعی^۱ نیز واقعی و قابل دسترس بودن هدف عاملی تعیین‌کننده است. به همین دلیل با شناسایی امکانات و منابع و روش‌های مناسب، نخست هدفی برگزیده می‌شود که در دوره‌ای معین و با هزینه‌های مادی و غیرمادی قابل قبول تحقق‌پذیر باشد. ضرب‌المثل ایرانی «قاچ زین را بچسب اسب‌سواری پیشکش‌ات» بیانگر ضرورت تناسب داشتن هدف‌ها با منابع و روش‌ها است. تعیین هدف‌های برنامه‌های عمرانی بی‌ارتباط با منابع، به‌ویژه منابع انسانی در کشور، گاه آن‌چنان غیرمنطقی بوده که شگفت‌آور است. برای نمونه، درحالی‌که برنامه سوم توسعه در امر خصوصی‌سازی و کاهش تصدی‌گری دولت اصل ۴۴ قانون اساسی را نادیده می‌گیرد، رئیس سازمان برنامه و بودجه از مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌خواهد که نظر شورای نگهبان قانون اساسی را مبنی بر مغایرت موادی از برنامه سوم توسعه با اصل ۴۴ قانون اساسی لغو کند.^۲ و یا با وجود هزینه‌کردن چند صد میلیارد دلار در سال‌های پس از انقلاب و چند ده میلیارد دلار اخذ وام از خارج و مشاهده آثار اندک آن بر توسعه درونی مستقل کشور و بر ایجاد اشتغال تولیدی، رئیس دفتر کلان سازمان برنامه ادعا می‌کند که بین بیکاری و وام خارجی، وام‌های خارجی را انتخاب می‌کنند^۳، درحالی‌که با توجه به مدیریت اقتصادی اعمال‌شده در کشور ممکن است هم بدهی خارجی افزایش یابد و هم اثر چندانی بر بیکاری نداشته باشد.

ج. الگوی توسعه برنامه‌های اول و دوم

در برنامه اول و دوم توسعه از سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی، تنها بر بخش خصوصی تأکید شده است. با به‌کارگیری سیاست‌های تعدیل، به‌ویژه خصوصی‌سازی و محدودکردن هزینه‌های اجتماعی و گسترش هزینه‌های زیربنایی اقتصادی در توسعه خصوصی اقتصاد اقدام

۱. ابراهیم رزاقی، «مدیریت خانواده و هزینه‌ها»، تدوین برای دفتر تألیف کتب درسی وزارت آموزش و پرورش، پاییز، ۱۳۷۸.

۲. اظهار نظر رئیس سازمان برنامه و بودجه، روزنامه خراسان، ۱۳۷۸/۹/۲۸.

۳. مصاحبه با رئیس دفتر کلان سازمان برنامه و بودجه، روزنامه اخبار اقتصاد، ۱۳۷۸/۹/۲۹.

شده است. با استفاده از ابزار مالی و از جمله مهم‌ترین آن فروش گران‌تر دلارهای نفتی، اخذ وام از خارج و برداشت از سپرده‌های سپرده‌گذاران در بانک‌ها و برداشت از قدرت خرید مزد و حقوق‌بگیران از طریق ایجاد تورم و عدم تناسب نرخ سود بانکی با نرخ افزایش مزد و حقوق با نرخ تورم ابزارهای مالی نیرومندی برای رشد سرمایه‌داری مورد استفاده قرار گرفته است.

تأکید بر رشد بخش خصوصی و رشد سرمایه‌داری در کشور، در این دو برنامه توسعه با وجود مغایرت آن با اصل ۴۴ قانون اساسی و با وجود تحمیل هزینه‌های زیاد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بر جامعه منجر به ایجاد بخش خصوصی تولیدی پُر توانی که رسالت توسعه اقتصادی مستقل ایران را به عهده بگیرد، نیز نشد: «در چنین شرایطی که ناشی از دگرگونی‌های اقتصادی-اجتماعی داخلی زیر تأثیر عامل خارجی به‌ویژه در عصر شرکت‌های فراملیتی و امکانات گوناگون آن‌ها از جمله اثرگذاری بر افکار است، جایی برای پیدایش و رشد بخش خصوصی به معنای سرمایه‌داری مستقل وجود ندارد: از یک سو، قدرت مالی دولت از نظر درآمدها و در نتیجه از نظر هزینه‌های فوق امکانات داخلی به معنی ایجاد ارزش افزوده پایدار افزایش یافته و از سوی دیگر، بخش خصوصی با وجود جمع‌آوری ثروت‌های هنگفت در مدتی اندک و با سادگی بسیار نقش خرد و کوچک‌تری در ایجاد امکانات مالی برای دولت به عهده گرفته است و این به معنای نیازمندی فزون‌تر بخش خصوصی به دولت برای ثروتمندتر شدن سریع و آسان و در نتیجه دورشدن از تولید و مشکلات و پیچیدگی‌های آن است. در چنین شرایطی هیچ یک از پیش‌شرط‌های لازم برای تحقق سرمایه‌داری و بخش خصوصی به معنای آدام اسمیتی آن در کشور فراهم نیست. چه از نظر دولت، بخش خصوصی و عوامل خارجی، و چه از نظر دگرگونی‌های ساختاری در اقتصاد کشور و تبدیل شدن آن از تولیدکننده کالاهای مورد نیاز داخلی به تولیدکننده نفت خام و واردکننده همه چیز»^۱

الگوی توسعه اقتصادی ایران، گذشته از تکیه بر بخش خصوصی، بدون توجه به شرایط داخلی و آماده کردن بستر مناسب برای رشد بخش خصوصی تولیدی که عمدتاً از محدودکردن سودهای واردکنندگان، واسطه‌ها و رانت‌خواران، با استفاده از بهینه‌کردن مدیریت دولتی و

۱. ابراهیم رزاقی، نقدی بر خصوصی‌سازی ایران، نشر رسا، چاپ یکم، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶، ۱۳۷۶.

کارآمد کردن نظام مالیاتی به دست می آید، دنبال کردن سیاست‌های اقتصادی مبتنی بر جایگزینی واردات را نیز در برمی‌گیرد. سیاست جایگزینی واردات که می‌تواند مقدمه‌ای برای توسعه صادرات باشد در عین حال می‌تواند دامی برای توسعه مستقل به‌شمار آید، به‌ویژه آن‌که همان‌گونه که اشاره شد به دلیل وجودداشتن بستر مناسب توسعه مستقل، عوامل اصلی نابسامانی وضع اقتصادی همچنان قدرتمندانه اعمال نفوذ می‌کنند و قادرند هر سیاست اقتصادی را که با منافع آنان اندک مغایرتی داشته باشد به شکست بکشانند.

در راهبرد صنعتی شدن برپایه جایگزینی واردات، تمرکز بر جایگزینی واردات کالاهای مصرفی ساخته شده توسط تولیدکنندگان داخلی است، و در بافت اقتصاد مختلط به اجرا درآمده است. در تجربه جهانی این راهبرد بخش اعظم سرمایه‌گذاری در صنعت توسط بخش خصوصی انجام گرفته است و دولت ایجاد مشوق‌های اقتصادی برای هدایت ابتکار بخش خصوصی را در مسیر مطلوب به عهده گرفته است. دولت‌ها در عمل به جای انتخابی عمل کردن، همه صنایع را "نوزاد" تلقی کرده و از آن‌ها حمایت کرده‌اند.^۱ محور اصلی حمایت از صنایع در این راهبرد استفاده از سیاست تجاری، چه از نظر بالابردن تعرفه‌های بالای گمرکی و چه از نظر سهمیه‌بندی واردات و استفاده از دیگر موانع تجاری غیرتعرفه‌ای بوده است. افزون‌براین دولت‌ها از چند نرخ‌ی کردن ارز برای تشویق صادرات غیرسنتی (معمولاً کالاهای ساخته شده) و ایجاد محدودیت و یا منع واردات کالاهای مصرفی استفاده کرده‌اند.^۲

علاوه بر سیاست تجاری مبنی بر حمایت از صنایع داخلی در برابر واردات، از سیاست‌های پولی و مالی نیز برای حمایت از این صنایع نیز استفاده شده است: از جمله اعمال نرخ‌های پایین بهره که گاهی در واقع در مقایسه با سود سپرده‌گذاران در شرایط تورمی منفی است و اعطای آن به صورت اعتبارات ارزان به صنایع. استفاده از این دو ابزار تجاری و اعتباری برای حمایت از صنایع، ساختار اقتصاد را به گونه‌ای تغییر داده که آثار زیر را در اقتصاد به وجود آورده‌اند:^۳

۱. این سیاست‌ها رشد صنعت را تشویق کرده است و لی گسترش دیگر بخش‌ها، از جمله بخش کشاورزی را مانع شده است. این عامل فقر روستایی و مهاجرت روستاییان رادری داشته است.

۱. کیت گرینین، راهبردهای توسعه اقتصادی. برگردان حسین راغفر و محمدحسین هاشمی، نشر نی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۵.
۲. همان، ص ۱۶۵.
۳. همان، صفحات ۱۶۹-۱۶۵.

۲. افزون بر تغییر ترکیب میان بخشی تولید به‌طور عمده و نابودی کشاورزی، در داخل خود بخش صنعت نیز دگرگونی به نفع رشد بخشی از صنایع و به زیان دیگر بخش‌های صنعتی را پدید آورده است. از جمله حمایت ترجیحی از صنایعی که محصولاتشان برای تولید کالاهای مصرفی بعداً توسط صنایع مصرفی مورد استفاده قرار می‌گیرند، تحمیل هزینه‌های بالای صنایع سنگین را بر صنایع سبک پدید می‌آورد، که خود می‌تواند یکی از عوامل عدم امکان صادرات کالاهای تولیدشده داخلی باشد.

۳. حمایت از صنایع داخلی به‌وسیله تعرفه‌های بالای گمرکی، این صنایع را در بازار داخلی از گزند تولیدات خارجی حفظ می‌کند ولی از صادرات و حضور در بازارهای خارجی باز می‌دارد.

۴. این راهبرد نسبت‌های عوامل را در تولید و در واقع در کل اقتصاد کشور زیر تأثیر قرار می‌دهد. مشوق‌های مالی سبب می‌شود تا گرایش به سوی نسبت‌های بالای سرمایه به کار، بهره‌برداری از ظرفیت پایین و ایجاد اشتغال پایین در صورت بالا بودن نرخ ارز تقویت شود. به دلیل بالا بودن نرخ ارز، به‌ناچار از پروانه‌ها یا جوازهای واردات با نرخ رسمی استفاده می‌شود، در این صورت آن‌هایی که مجاز به خرید ارز با نرخ رسمی می‌شوند قادر خواهند بود کالای سرمایه‌ای را نسبتاً ارزان وارد کنند و این انگیزه و امکان برای آنان به وجود می‌آید که نه تنها روش‌های تولیدی سرمایه بر، بلکه روش‌های تولید ارزبر را نیز به کارگیرند.^۱

۵. صنعتی شدن از راه جایگزینی واردات، توزیع درآمد در میان گوناگون تولید را به ضرر و زیان بهره زمین در بخش کشاورزی با جهت‌گیری صادراتی، بخش معدن، و سهم دستمزدها در سهم‌بری عوامل در درآمد ملی افزایش داده است. «در حقیقت در اغلب موارد حمایت بیش از حد (یا تقریباً زائد) بوده است، به این معنی که بالاتر از میزان لازم برای تشویق تأسیس یک صنعت بوده است.»^۲

۶. افزایش نابرابری در توزیع درآمد و ثروت در میان خانوارها، اثر دیگر به کارگیری راهبرد جایگزینی واردات بوده است. افزون بر این‌که اگر «توزیع اولیه درآمد نابرابر باشد، فرایند جایگزینی واردات کالاهای مصرفی، به ترکیبی از تولید صنعتی منجر می‌گردد که نابرابری‌های اولیه را معمولاً تقویت می‌کند. تمرکز درآمد در انتهای بالایی طیف توزیع درآمد، به تقاضای

۱. همان. ۲. همان.

نسبتاً بالایی برای کالاهای تجملی انجامیده است، یعنی برای کالاهایی که کشش درآمدی تقاضای بالا دارند. این کالاها در آغاز وارد می‌شده‌اند، ولی به لطف حمایت تعرفه‌ای، تولید داخلی جایگزین آن‌ها شده و، در نتیجه، ساختار سرمایه‌ای صنعت و ترکیب تولید صنعتی به صورت فزاینده‌ای بر نابرابری درآمد به‌عنوان منبع تقاضای مؤثر، متکی گردیده است... یعنی صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات در میان تولیدکنندگان منافع مستقیمی در جهت تأکید بر نابرابری درآمدی در میان مصرف‌کنندگان ایجاد می‌کند.^۱

۷. و سرانجام آن‌که، سیاست‌های تجاری و اعتباری به‌کار گرفته شده برای تحقق هدف‌های جایگزینی واردات، الگوهای سکونت و توزیع مکانی جمعیت را نیز زیر تأثیر قرار می‌دهد. این سیاست‌ها مهاجرت از روستا به شهر و در بعضی موارد گسترش انفجاری مراکز بزرگ شهری را تشویق کرده است.

شهرنشینی سریع نیز به نوبه خود هزینه‌های سنگینی را تحمیل می‌نماید و بخشی از سرمایه‌های کمیاب مالی را به‌سوی زیرساخت اجتماعی - مسکن شهری، امور آب و فاضلاب شهری، جاده‌ها، روشنایی خیابان‌ها و... می‌کشاند. از این‌رو، به‌ناچار ذخیره سرمایه مربوط به هزینه‌های عمومی اجتماعی از تقاضا عقب مانده و در نتیجه، زاغه‌نشینی گسترش می‌یابد و میلیون‌ها انسان مجبور می‌شوند با وضع نکبت‌باری در شهر زندگی کنند.

البته همه آثار برشمرده‌شده، در یک کشور معین پیرو راهبرد صنعتی شدن از راه جایگزینی واردات ممکن است یک‌جا وجود نداشته باشد، و آثار آن نیز یکسان نباشد، ولی وجود آثار مزبور در این گونه کشورها عمومیت دارد. توسعه و صنعتی شدن با استفاده از الگو و راهبرد مزبور افزون بر آثار بیان شده، مشکلات موازنه پرداخت‌ها را نیز وخیم‌تر می‌کند، زیرا، اگر در اثر تولید داخلی کالاهای تجملی یا غیرضروری این کالاها از فهرست واردات خارج می‌شوند، واردات کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای واسطه برای حفظ تولید و سرمایه‌گذاری در داخل تداوم یافته و واردات کالاهای مصرفی ضروری نیز غیرقابل صرف‌نظر کردن‌اند. «... و کشور در واقع نسبت به زمان قبل از آغاز صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات، به تجارت خارجی وابستگی بیش‌تری^۲ پیدا می‌کند.

۱. همان. ۲. همان، ص ۱۶۸.

گرچه آثار برشمرده بالا را عموماً می‌توان برچگونگی صنعتی شدن در کشورهای درحال توسعه با استفاده از الگوی سرمایه‌داری و راهبرد جایگزینی واردات وارد دانست، ولی در واقع توالی طبیعی در اغلب اقتصادهای سرمایه‌داری این بوده است که فرایند صنعتی شدن را با جایگزینی واردات آغاز کرده‌اند و سپس هنگامی که هزینه‌ها بر اثر تجربه پایین آمد، برای بازارهای خارجی تولید کرده‌اند، همان‌طور که آرتور لویس گفته است: «... صنعتی شدن را با صدور تولید صنعتی آغاز کردن دشوار است. معمولاً این کار را با فروش در بازار آشنا و حمایت شده داخلی آغاز می‌کنند و فقط پس از موفقیت در رقابتی کردن هزینه‌های خویش است که به طرف صادرات می‌روند.»^۱

برپایه تجربه به دست آمده از صنعتی شدن بسیاری از کشورهای درحال توسعه، و از جمله ایران، برپایه الگوی سرمایه‌داری و راهبرد جایگزینی واردات است که می‌توان مسئله صنعتی شدن و توسعه را فرایندی فراتر از اتخاذ راهبردهای موفق صنعتی شدن و توسعه در کشورهای موفق به شمار آورد. به کارگیری الگوها، راهبردها و سیاست‌های حتی موفق صنعتی شدن و توسعه در دیگر کشورها به خودی خود موجب صنعتی شدن و توسعه در دیگر کشورها نمی‌گردد. توجه به شرایط داخلی و هماهنگ کردن الگوها، راهبردها و سیاست‌های موفق مزبور با شرایط ویژه هر کشور مدیریت توسعه‌ای را می‌طلبد که فرزاندگی توأم با نوآوری، پویایی همراه با نرمش‌پذیری را با توجه به هویت ملی و شناخت درست ریشه‌ها، همراه با شناخت علل و شرایط واقعی موفقیت دیگر کشورها را با هم داشته باشد.

د. تجربه توسعه در ایران

به کارگیری الگوی توسعه سرمایه‌داری و راهبرد جایگزینی واردات برای صنعتی شدن که از دوره رضاشاه تا کنون در ایران مورد استفاده قرار گرفته‌اند، نه تنها به صنعتی شدن ایران منجر نشده است، بلکه وابستگی شدید به خارج - هم از نظر تأمین نیازهای صنایع ایران، نیازهای کشاورزی، حمل و نقل، ارتباطات، آموزش و بهداشت و درمان، و به طور کلی هم از نظر تأمین نیازهای تولیدی کشور - و هم از نظر تأمین نیازهای مصرفی کشور را در برداشته است. واردات

۱. همان، صفحه ۱۶۹.

گسترده، پرحجم و بسیار سنگین از نظر ارزی، صادرات بسیار پرحجم نفت خام را برای کشور الزامی ساخته است. تخلیه چند ده هزار روستای کشور، ایجاد چند شهر مصرفی و خدماتی غول‌آسا، به‌ویژه تهران، رواج فرهنگ مصرف کالاهای وارداتی و رواج فرهنگ دلالی و واسطه‌گری همه و همه به‌صورت سدهایی نیرومند در برابر صنعتی‌شدن واقعی کشور و ایجاد اشتغال تولیدی مناسب درآمده‌اند.

به نظر می‌رسد به کارگیری الگوی سرمایه‌داری و راهبرد جایگزینی واردات برای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایران پس از انقلاب و پس از جنگ در برنامه‌های اول و دوم مشروعیت کم‌تری نسبت به بکارگیری همین الگو و راهبرد در سال‌های پیش از انقلاب آن داشته‌است. بی‌ریشه‌گی الگوی سرمایه‌داری و راهبرد مزبور، با توجه به اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، که بخش خصوصی را نه در نظام سرمایه‌داری بلکه در نظام اقتصادی شامل سه بخش دولتی به‌عنوان مسئول اصلی اقتصاد، بخش تعاونی و بخش خصوصی به‌عنوان مکمل آن دو بخش می‌داند به‌دلیل وارداتی بودن است. به نظر می‌رسد نبود اخلاق، نارسایی قانون و ناتوانی مجریان در رسیدگی به تخلف‌ها، سوءاستفاده‌ها، سوءمدیریت‌ها زمینه‌های شکست استفاده از این راهبرد و شکست استفاده از الگوی توسعه سرمایه‌داری را برای سومین بار در هشتاد سال اخیر در کشور پدید آورده است. برخلاف باور هواداران سرمایه‌داری، تنها کسب حداکثر سود به خودی خود نمی‌تواند انگیزه انسان‌ها و موجب توسعه تولید، اشتغال و صنعتی‌شدن کشور باشد. به‌ویژه آن‌که در جهان فراملیتی‌ها زندگی می‌کنیم، که دارای سرمایه‌های غول‌آسا^۱ با چندین برابر تولید ناخالص ملی ایران هستند. این شرکت‌ها با امکانات گوناگون خود می‌توانند انسان‌هایی را که می‌خواهند صرفاً بر پایه سود شخصی زندگی کنند خریداری کنند و اینان به آسانی منافع ملی خود را، که به آن اعتقادی ندارند، به بهایی ارزان به هر خریداری از جمله این شرکت‌ها می‌توانند بفروشند.

۱. ارزش سهام شرکت جنرال الکتریک آمریکا از مرز پانصد میلیارد دلار گذشت؛ درحالی‌که ارزش سهام شرکت مایکروسافت آمریکا به‌عنوان اولین شرکت در تاریخ آمریکا به ۵۹۵ میلیارد دلار رسید. روزنامه اخبار اقتصاد، ۱۳۷۸/۹/۲۹.

استفاده از هر الگو و راهبردی برای توسعه در شرایط کنونی جهان نیاز به انسان‌ها و به‌ویژه مدیران و مسئولانی دارد، که نفع فردی خود را در منافع ملی بجویند. اگر هرکسی صرفاً به دنبال نفع شخصی خود برود آیا با این وضع روبه‌رو نمی‌شویم: نفع تولیدکننده داخلی در تولید کالای کم کیفیت، نپرداختن مالیات، پرداخت مزد و حقوق اندک و اعمال ترس و وحشت در محیط کار و تهدید به اخراج و عدم سرمایه‌گذاری از محل سودهای به‌دست آمده و انتقال آن به خارج و داشتن زندگی تجملی شاهانه است. نفع مسئول دولتی در خرید کالا و خدمات از خارج و دریافت درصد خرید از تولیدکننده خارجی، دریافت رشوه در برابر عدم دریافت مالیات از مؤدی، استفاده از رانت برای کسب ثروت، خریدهای صوری با قیمت‌های بالا و با کیفیت پایین و تهیه اسناد خرید غیر واقعی، سوق دادن امکانات به سوی خویشان، دوستان و آشنایان، سپردن امور به چاکران ناشایست و حمایت از ناکارآمدی آنان که این امر به بهای سنگین کاهش مشروعیت نظام تمام خواهد شد. نفع واردکنندگان در واردکردن هرچه بیش‌تر کالاها و جلوگیری از رشد تولید داخلی، یاری‌رساندن به تولیدکنندگان و بازرگانان خارجی برای به ورشکستگی‌کشاندن تولیدکنندگان داخلی و بازاریابی آنان در ایران، نپرداختن مالیات، انتقال سرمایه‌ها به خارج و یا افزودن بر زندگی تجملی و به‌کارگیری سرمایه‌ها در واردات و واسطه‌گری است. نفع واسطه‌ها در اعمال انحصار خرید و فروش، تحمیل فروش ارزان به‌ویژه بر تولیدکنندگان خرده‌پای کشاورزی، تحمیل خرید گران بر مصرف‌کنندگان شهری و روستایی، نپرداختن مالیات، انتقال سرمایه به خارج، داشتن زندگی تجملی، داشتن خانه‌های گرانبها و به‌کارگیری تقدینگی خود برای زیر تأثیر قراردادن بازار برای بالا بردن بیش‌تر قیمت‌ها است. مصرف‌کنندگان داخلی نیز سود فردی‌شان در خرید کالاهای با کیفیت و ارزان‌تر خارجی در صورت داشتن امکانات مالی است. سود شخصی کارمندان و کارگران در شرایط نبود تشکلهای و اعمال حرکت‌های دسته‌جمعی برای افزایش حقوق و مزد متناسب با تورم و بهبود شرایط کار: کارشکنی، نافرمانی، فرار از کار، انجام کار بدون کیفیت، آسیب‌رساندن به ابزارها، وسایل، مواد، چند شغلی شدن و غیره است. سود شخصی استادان و دیگر معلمان در کاهش کیفیت تدریس، تدریس بدون مطالعه و پژوهش، ساعت‌های زیاد تدریس در هفته، چند شغله شدن، قطع رابطه واقعی با دانشجو، ارائه درس به صورت ضبط صوت و غیره است. نفع شخصی دانشجو، چند

شغله شدن از همان ابتدای ورود به دانشگاه، تنها در شب‌های امتحان درس خواندن، در سر کلاس حاضر نشدن، فشار به استادان علاقه‌مند برای کم‌تر درس دادن و نمره بالا گرفتن از آنان است. نفع شخصی قاضی و نیروهای انتظامی در دریافت رشوه و حق را ناسحق کردن و قانون را زیر پا گذاشتن است. در چنین شرایطی که همه به دنبال نفع شخصی خود هستند، آیا بقا و تداوم جامعه اصولاً ممکن است؟ نفع شخصی که از عقل جزئی برمی‌خیزد، بدون وجود یک چارچوب فرهنگی، اخلاقی، قانونی و به‌طور کلی تر بدون وجود منافع ملی که از عقل کلی برمی‌خیزد، جز از هم گسیختن جامعه و تشدید اختلاف طبقاتی نتیجه‌ای نخواهد داشت و در چنین شرایطی توسعه اقتصادی سرابی بیش نخواهد بود. در چنین صورتی توسعه و هزینه‌های آن تنها وسیله و بهانه‌هایی برای کسب ثروت از سوی درصد اندکی از افراد جامعه برای زندگی تجمیلی و انتقال تدریجی و خفیف ثروت‌ها به خارج در شرایط ثبات اجتماعی و انتقال یکباره و شدید ثروت در شرایط بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی که از آثار چنین نوع توسعه‌ای است، خواهد بود.

گذشته از الگوها و راهبردهای توسعه در کشورهای مانند آلمان، ژاپن، کره، مالزی، هند، چین که پس از کشورهای متقدم توسعه یافته صنعتی کار توسعه را آغاز کردند و همه جا منافع فردی را با منافع ملی بر پایه نظریه توسعه فردریک لیست هماهنگ کردند،^۱ در خود کشورهای نخستین سرمایه‌داری، و از جمله در انگلستان نیز توسعه صرفاً در اثر به دنبال سود شخصی دویدن افراد حاصل نشد، بلکه در چارچوب کلی تری و در شرایط معینی چه از نظر داخلی و چه از نظر این‌گونه انگیزه‌های فردی، آن‌هم نه به وسیله همه افراد جامعه بلکه به وسیله تنها قشر معینی توسعه اقتصادی برپایه سود شخصی تحقق یافت.

اگر آدام اسمیت این نظریه را بنیان نهاد که توسعه اقتصادی با دنبال روی افراد از منافع شخصی به دست می‌آید، با توجه به شرایط آن روزگار انگلستان (۱۷۷۰ میلادی برابر ۱۱۴۹ هجری خورشیدی) بود آن شرایط را می‌توان چنین برشمرد: ۱. وجود شرایط رقابتی در بازار، ۲. وجود بازار گسترده، ۳. علاقه‌مندی سرمایه‌داران به انباشت سرمایه در تولید، ۴. گرایش ناچیز به مصرف

۱. ابراهیم رزاقی، نقدی بر خصوصی‌سازی ایران، نشر رسا، چاپ یکم، ۱۳۷۶، ص ۲۱.

به دلیل تأثیر افکار مذهبی،^۱ ۵. وجود طبقه سرمایه‌دار صنعتی، ۶. تسلط این طبقه بر دولت، ۷. نبود عقب‌ماندگی فنی ساختاری نسبت به دیگر کشورها، ۸. نبود سلطه خارجی بر کشور، ۹. وجود قدرت استعماری انگلیس و تحمیل ضرورت‌های توسعه صنعتی این کشور بر مستعمرات.^۲

در نظریه‌های توسعه تدوین‌شده ویژه توسعه کشورهای در حال توسعه نیز، آشکار و پنهان از وجود چهار شرط عمده ضروری برای توسعه به روش سرمایه‌داری یاد شده است که از جمله آن نظریه روستو است. این چهار شرط عبارتند از: ۱. وجود طبقه سرمایه‌دار به‌ویژه طبقه سرمایه‌داری صنعتی، ۲. تسلط سیاسی این طبقه از راه انقلاب یا اصلاحات و کسب مشروعیت، ۳. انجام اصلاحات دینی و فرهنگی در جهت مشروعیت بخشیدن به نظام سرمایه‌داری، ۴. وجود روابط سرمایه‌داری. در ناکارآمدی‌های الگوی توسعه سرمایه‌داری و الگوی روستو برای توسعه جهان و از جمله ایران می‌توان چنین گفت:

برون‌زایی الگوی توسعه روستو را می‌توان در عدم انطباق آن با شرایط داخلی و خارجی جهان سوم از جمله ایران دانست: در ایران هرگز، به دلایل مختلف، سرمایه‌داران ملی نتوانستند از طریق انقلاب، اصلاحات و یا کودتا حکومت را به دست گیرند. [علل] ناتوانی این طبقه [را] علاوه بر عامل استبداد و خودکامگی شاهان که به عنوان نیرویی فوق طبقات عمل می‌کردند (به‌ویژه پس از ۱۲۹۹)، [می‌توان] وجود کشورهای توسعه‌یافته اروپایی و سپس غربی و نیازهای آنان به مواد خام و بازار فروش برای کالاهای تولیدی صنایع شان و برخورداری از سلطه استعماری و نواستعماری و توان تحمیل منافع شان به ایران دانست.

۱. «... این مطلب که فرانکلین و قوف خود را بر سودمندی فضیلت به نوعی الهام الهی برای هدایت وی به راه راست نسبت می‌دهد آشکار می‌سازد که منظور او نه صرفاً برخی احکام خودپرستانه با رنگ و لعاب اخلاقی، بلکه "اخلاقی" یکسره عاری از هرگونه خصلت سعادت‌گرایانه یا لذت‌گرایانه است که "خیراعلامی" آن کسب هر چه بیش‌تر ثروت در عین پرهیز مطلق از کلیه لذات خودانگیخته زندگی است. این "اخلاق" چنان غایت فی‌نفسه‌ای تلقی می‌شود که از دیدگاه "سعادت" یا سودمندی فردی، اخلاقی کاملاً دست‌نیافتنی و مطلقاً غیرعقلایی به نظر می‌رسد؛ [زیرا] کسب درآمد به غایت زندگی انسان میدل‌گرددیده و دیگر همچون وسیله‌ای برای برآوردن نیازهای مادی وی تابع او محسوب نمی‌شود. این واژگونه‌شدن روابط "طبیعی" ... به‌وضوح همان قدر یکی از شعارهای هدایت‌کننده سرمایه‌داری محسوب می‌شود که برای کلیه مردمان خارج از حوزه نفوذ سرمایه‌داری بیگانه است.» به نقل از: ماکس وبر، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، برگردان عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهرکاشانی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ یکم، ۱۳۷۳، صفحات ۵۶ و ۵۷.

۲. ابراهیم رزاقی، نقدی بر خصوصی‌سازی ایران، نشر رسا، چاپ یکم، صفحات ۲۱-۱۲، «آدام اسمیت و بخش خصوصی».

علاوه بر دو عامل فوق وجود فرهنگ توانمندی در داخل به ویژه فرهنگ اسلامی مغایر با اقتصاد بازار و سودپرستی آن و مقاومت این فرهنگ در برابر فرهنگ وارداتی سرمایه‌داری را می‌توان از علل دیگر مغایرت این الگو با شرایط داخلی ایران دانست. فقدان مشروعیت برای سرمایه‌داران ایران به‌طور عام به دلیل کنار آمدن آنان با سرمایه‌های خارجی و مشارکت آنان در بازاریابی برای تولید آن‌ها در داخل و انتقال سود و سرمایه‌شان به خارج و یا به‌کارگیری آن در معاملات دلالی، احتکار و خرید و فروش سفته‌بازانه خانه، زمین، طلا، ارز و... از مهم‌ترین دلایل ناتوانی این طبقه در رهبری طبقات مختلف مردم در رسیدن به حاکمیت بوده است. در چنین شرایطی نیروی محرکه اصلی الگوی توسعه روستو و یا سرمایه‌داران نقشی در توسعه داخلی بازی می‌کنند که توسعه وابسته و ویژگی اصلی آن است. به این ترتیب از چهار عامل مورد نظر روستو برای توسعه... تنها این آخری [عامل اقتصادی] آن‌هم زیر سلطه سرمایه‌داری جهانی، تا حدودی توانست تحقق یابد.^۱

با توجه به نبود شرایط لازم برای توسعه سرمایه‌داری، تلاش‌های برنامه‌های اول و دوم پس از انقلاب و تدارک گسترده‌تر آن برای برنامه سوم، با وجود مغایرت مواد مربوط به خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی این برنامه با اصل ۴۴ قانون اساسی، دور سومی از گسترش سرمایه‌داری در کشور به‌شمار می‌آید، که هم‌چون گذشته حداقل انطباق این الگو با شرایط داخلی نیز در آن صورت نگرفته است.

الگوی توسعه سه بخشی منعکس در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در آن بخش دولتی ستون فقرات توسعه به‌شمار می‌آید و از توان بخش‌های تعاونی و خصوصی نیز استفاده می‌شود، بخش خصوصی‌ای را به رسمیت می‌شناسد که مشابه بخش خصوصی نظام سرمایه‌داری نیست، بلکه بخش خصوصی‌ای است که باید در نظام سه بخشی اقتصادی کشور با توجه به قانون اساسی عمل کند. این بخش خصوصی می‌باید سود شخصی را در چارچوب نظام مزبور جست‌وجو کند و جست‌وجوی حداکثر سود بدون توجه به فرهنگ ملی، منافع ملی و منافع

۱. ابراهیم رزاقی، "الگوی توسعه برون‌زا و واژگونی نظام شاهی"، اولین سمینار دروس معارف اسلامی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، مجموعه مقالات، چاپ یکم، انتشارات نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۴، صفحات ۹۵ تا ۱۳۵.

نظام با توجه به تجربه گذشته به توسعه واقعی نخواهد انجامید. با توجه به وجود نیرومند سرمایه‌های تجاری در کشور و بالا بودن سود سرمایه‌هایی که در واردات، بازرگانی داخلی، دلالی، احتکار و بساز و بفروشی به کار گرفته می‌شوند و توان فرار از مالیات را دارند، دنبال حداکثر سودرفتن، بدون توجه به ارزش‌های یادشده، پول‌دار شدن عده‌ای اندک را بدون توسعه صنعتی، کشاورزی، علمی و فنی کشور موجب می‌شود. کسب ثروت از راه رانت‌خواری، رشوه‌خواری، اختلاس اموال دولتی، واردات و دلالی... بدون پرداخت مالیات و یا چگونگی ثروت‌اندوزی خود موجب احساس ناامنی ثروتمندان مزبور می‌شود و طبیعتاً اینان سرمایه‌های خود را نه تنها به تولید، که سود آن اندک است، انتقال نمی‌دهند، بلکه انتقال آن را به خارج از کشور بهترین شیوه حفظ درازمدت آن می‌دانند. الگوی توسعه‌ای که امکان پول‌دار شدن سریع، آسان، غیرقانونی و نامشروع را برای عده‌ای به بهای تحمیل فقر به اکثریت مردم و تهی کردن منابع نفتی فراهم می‌سازد، نه تنها توسعه مستقل را نمی‌تواند به وجود بیاورد، بلکه به دلیل گسترش بیکاری، تورم، نداری و فقر، وابستگی به خارج، تشدید اختلاف طبقاتی به‌ویژه در شرایط وجود مصرف‌زدگی و تجمل‌گرایی در اقشار ثروتمند، در واقع بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی را دامن می‌زند.

ه برنامه سوم تداوم الگوی توسعه ناکارآمد

اگر برنامه سوم توسعه را استفاده از پنجاه سال برنامه‌ریزی در ایران و به‌ویژه ده سال با اجرای دو برنامه عمرانی در رویکرد و مدیریتی تقریباً واحد بدانیم، توجه به مفاد برنامه سوم می‌تواند شناخت بیش‌تری از الگوی توسعه و برنامه‌ریزی در کشورمان ارائه دهد. برنامه سوم تنها از نگاه استقلال اقتصادی و عدالت اجتماعی، که خود مهم‌ترین هدف هر برنامه‌ای باید باشد، و با استفاده از ارقام ارائه‌شده در برنامه، با هدف نگاه برنامه‌ریز به توسعه و نتایج احتمالی ناخوشایند آن می‌تواند مفید باشد. آشنایی با ارقام پایه برنامه سوم و نقد آن نیز خود نقد الگوی توسعه برنامه‌های اول و دوم نیز به‌شمار می‌آید.

۱. در برنامه سوم سهم مصرف خصوصی و دولتی از تولید ناخالص داخلی ۷۶ درصد (به ترتیب ۶۳/۵ درصد و ۱۲/۵ درصد) و سهم سرمایه‌گذاری ملی تنها ۲۴ درصد است.^۱

۱. جدول شماره ۱ و ۲ برنامه سوم.

با توجه به درصد استهلاک سالانه ماشین‌آلات و ساختمان‌ها که از ۸ تا ۱۶ درصد را در مورد ایران ذکر کرده‌اند، سهم سرمایه‌گذاری ملی بسیار اندک است. گذشته از این که سهم بخش خصوصی از این سرمایه‌گذاری ۶۳/۲ درصد پیش‌بینی شده و سهم بخش دولتی ۳۶/۸ درصد، که با توجه به تمایل بخش خصوصی در به‌کارگیری سرمایه در بخش خدماتی، به‌ویژه تجاری به دلیل سودآوری بالای این فعالیت، تحقق هدف‌های سرمایه‌گذاری و نرخ آن، و به همین دلیل تحقق اهداف مربوط به تولید و اشتغال مورد تردید قرار می‌گیرد.

۲. در برنامه سوم واردات کالا و خدمات ۱۱۲/۴ میلیارد دلار پیش‌بینی شده است که ۹۲/۷ میلیارد دلار آن مربوط به واردات کالا و ۱۹/۶ میلیارد آن مربوط به خدمات است.^۱ واردات سالانه ۲۲/۵ میلیارد دلاری، افزون بر این که نادرستی این استدلال را که سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده در برنامه‌های اول و دوم موجب کاهش نیازمندی اقتصاد کشور به خارج شده بر ملا می‌سازد (واردات در برنامه سوم ۲۰ میلیارد دلار بیش‌تر از برنامه دوم پیش‌بینی شده است) بیانگر این نکته نیز هست، که اقتصاد ایران با وجود هزینه‌کردن چند صد میلیارد دلار، هم به دلیل ماهیت هزینه‌ها و از آن مهم‌تر به دلیل ماهیت الگو و راهبرد توسعه و مدیریت آن برون‌گر است و مصرفی. بدین معنا که هم الگوی توسعه و راهبرد آن وارداتی است و هم امکانات توسعه وارداتی هستند و این امر مغایر توسعه تولید و اشتغال و کاهش بی‌نیازی به خارج است.

منابع تأمین‌کننده نیازهای وارداتی که در همین جدول ذکر شده نیز قابل تعمق است. افزون بر این که عمده‌ترین منبع تأمین ارز مورد نیاز در برنامه سوم صدور نفت خام به میزان ۶۴/۱ میلیارد دلار و یا ۶۰/۷ درصد درآمدهای ارزی برنامه است، ۳۴/۷ میلیارد دلار بابت صادرات کالاهای غیرنفتی و ۶/۷ میلیارد دلار بابت صادرات خدمات پیش‌بینی شده است. با توجه به عملکرد برنامه‌های اول و دوم درآمدهای صادرات غیرنفتی دسترس‌ناپذیر است و علت اصلی آن نیز نبود بستر مناسب برای تولید و ناکارآمدی مدیریت اقتصادی کشور است. منبع دیگری که به دلیل استثناء کردن آن از سقف پیشنهادی ۲۵ میلیارد دلاری ممکن است حتا بنا به برآوردی تا صد میلیارد دلار برسد وام‌های خارجی است، که بنا بر تجربه باید از محل صادرات نفت خام در آینده پرداخت شود. با چنین تصویری از درآمدهای ارزی آیا می‌توان چنان حجم عظیمی از هزینه‌های ارزی واردات را در برنامه سوم توجیه کرد؟ و آیا این امر دنباله روند پنجاه سال گذشته

۱. برنامه سوم، جدول شماره ۳، پیش‌بینی منابع و مصارف ارزی.

برنامه‌ریزی کشور و به‌ویژه دو برنامه گذشته نیست. با این تفاوت که جسورانه‌تر از گذشته از وام‌های خارجی استفاده می‌شود؟

۳. نقدینگی بخش خصوصی در برنامه سوم بنا به پیش‌بینی به گونه‌ای رشد خواهد کرد که مقدار آن از ۲۱۲/۶ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۷۸ به ۴۵۳ هزار میلیارد ریال در سال ۱۳۸۳ خواهد رسید^۱ و نسبت آن از تولید ناخالص داخلی از ۵۳/۷ درصد به ۸۵/۵ درصد به ترتیب در همین سال‌ها خواهد رسید. با توجه به عملکرد این نقدینگی برکل اقتصاد کشور و عدم جریان مطلوب آن بر تولید و به‌کارگیری آن عموماً در فعالیت‌های وارداتی، واسطه‌گری، دلالتی، احتکار و... و سرانجام تأثیر آن بر تورم در کشور، دست‌کم به کاهش اقتدار پولی و مالی دولت و ناتوانی آن در بسترسازی مناسب برای تولید و اشتغال در کشور منجر می‌شود.

نرخ تورم به‌طور میانگین سالانه ۱۵/۹ در نظر گرفته شده، که نرخ بسیار بالایی است (البته اگر از این میزان نیز تجاوز نکند). چنین نرخ تورمی علاوه بر تأمین و تأیید و تشویق انتظارات تورمی بخش خصوصی بازرگانی، مستقیماً تولیدکننده را به دلیل بالا رفتن نرخ سود بانکی با توجه به درصد اندک سود تولید، زیر فشار قرار می‌دهد و یا حداقل فشار مالی کنونی بر تولیدکنندگان تداوم می‌باید و از این نظر ضد تولید و اشتغال و ضد کاهش وابستگی اقتصادی به خارج خواهد بود.

۴. پیش‌بینی عرضه و تقاضای نیروی کار در برنامه سوم به گونه‌ای است که هر سال باید برای ۷۶۵ هزار نفر و یا ۳/۸ میلیون نفر در طی برنامه سوم شغل ایجاد شود. میانگین نرخ بیکاری در برنامه سوم بین ۱۴ درصد و ۱۵/۱ درصد خواهد بود و از ۲/۲ میلیون نفر حداقل تا ۲/۷ میلیون نفر حداکثر در پایان برنامه و به شرط تحقق برنامه بیکار خواهند بود.^۲ با توجه به تجربه برنامه اول و دوم^۳ و نگرش برنامه‌ریزان و مجریان مبنی بر تکیه روی تولیدات خارجی و در نتیجه سرمایه‌بری و ارزبری شدید سرمایه‌گذاری‌ها از یک‌سو و از سوی دیگر خصلت و ماهیت غیرتولیدی هزینه‌های دولتی و خصوصی به‌طور عمده و کم‌توجهی به بخش تولید تحقق

۱. جدول شماره ۴، پیش‌بینی حجم نقدینگی و نرخ تورم در برنامه سوم.

۲. جدول شماره ۵ برنامه سوم، پیش‌بینی عرضه و تقاضای نیروی کار.

۳. در فاصله سال‌های ۷۵-۱۳۷۰ تنها ۱/۵ میلیون نفر در کشور بر شاغلان اضافه شده است، سالانه آماری کشور، ۱۳۷۶، ص ۸۹.

اهداف اشتغال برنامه نیز بسیار مورد تردید است. مهاجرت شدید روستاییان به شهرها که خالی از سکنه شدن نزدیک به شصت هزار روستا را موجب شده است و وجود ۲۷ هزار روستای کنونی کشور^۱ که کم تر از صد نفر جمعیت دارند به رقم شصت هزار روستای خالی از جمعیت کنونی افزوده خواهد شد. همراه با رشد جمعیت در خود شهرها و دانش آموخته شدن بسیاری از جوانانی که مشغول به تحصیل شدنشان تقاضای آنان را برای کار عقب انداخته با توجه به این که در کشورهای صنعتی از هر دو نفر یک نفر کار می کند و در ایران تقریباً از هر پنج نفر یک نفر کار می کند، بیانگر جمعیت بیکاری بسیار قابل توجه تر از ارقام رسمی بیکاری است (هر چند جوان بودن جمعیت ایران نسبت به جمعیت کشورهای صنعتی، مقایسه کاملاً قابل انطباق با هم بیکاری در این کشورها را میسر نمی سازد) و این امر سیمایی بسیار ناخوشایند از وضع کار در کشور را نمایان می سازد. اگر به درآمد اندک مزد و حقوق بگیران شاغل که بخش مهمی از آنان زیر خط فقر هستند نیز توجه شود، روی هم وضع بسیار وخیمی از نارسایی اجتماعی در کشور نشان داده می شود. برنامه سوم، همانند برنامه های اول و دوم در مورد ایجاد اشتغال تولیدی الگویی را به کار می گیرد که دور از پاسخ به نیازهای سرنوشت ساز جمعیت کشور است. این الگو و راهبرد آن که توسعه را در خرید از خارج و نصب ماشین آلات می داند، با وجود هزینه ارزی ۱۱۲/۲ میلیارد دلاری، در تأمین کار برای همه - که پایه هرگونه توسعه و عدالت اجتماعی است - درمانده خواهد ماند.

۵. در لایحه برنامه سوم توسعه، پیش بینی درآمدها و هزینه های بودجه عمومی دولت به گونه ای است که تنها ۲۵۴/۵ هزار میلیارد ریال و یا ۳۱/۹ درصد^۲ از درآمدها در پنج سال برنامه از محل مالیات هاست، که بخشی از آن (اکثر سال ها $\frac{۱}{۳}$) نیز مربوط به مالیات های غیرمستقیم است. سهم اندک مالیات ها، به ویژه مالیات های مستقیم در درآمدهای دولت بیانگر ناکارآمدی مالیات هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی است. دولت در صورت ناتوانی در وصول مالیات، نمی تواند هزینه های خود را از محل مالیات ها پوشش دهد و به ناچار یا از درآمدهای نفت استفاده می کند، که درآمد به معنای واقعی نیستند، بلکه برداشت از سرمایه های

۱. ابراهیم رزاقی، آشنایی با اقتصاد ایران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۸۹.
 ۲. لایحه برنامه سوم توسعه، جدول شماره ۶: پیش بینی درآمدها و هزینه های بودجه عمومی دولت.

ملی است، و یا با فروش دلار به قیمتی گران‌تر ارزش پول ملی را تنزل داده و بر نرخ تورم سالانه دامن می‌زند و بر فاصله طبقاتی در کشور می‌افزاید. شکاف طبقاتی در کشور علاوه بر عامل تورم، به دلیل عدم وصول مالیات‌ها از صاحبان درآمد و ثروت، به‌ویژه آنان که از فعالیت‌های غیرتولیدی درآمد به‌دست می‌آورند، نیز افزایش می‌یابد.

دومین منبع درآمد دولت از محل درآمدهای نفت است، که $374/4$ هزار میلیارد ریال و یا 47 درصد درآمدهای دولت در طول برنامه سوم را تشکیل می‌دهد. از مبلغ مزبور $26/5$ درصد از محل درآمد ریالی صادرات نفت خام، $3/49$ درصد از محل درآمد ریالی صادرات فرآورده‌های نفتی و هفتاد درصد از محل درآمد حاصل از فروش ارز نفت است.^۱ برنامه‌ریزان و بودجه‌نویسان درمانده از وصول مالیات و یا عدم تمایل آنان به دریافت مالیات و مایل به ردگم کردن کسر بودجه، از برنامه‌های اول و دوم کشف بزرگی کرده‌اند و آن فروش دلارهای نفتی به بهایی بالاتر از قبل و تأمین نیازهای دولت از این راه بوده است. تأثیر بسیار منفی این نوع تأمین درآمد برای دولت بر تورم و بر ایجاد فاصله طبقاتی و فقیرکردن میلیونی مزد و حقوق‌بگیران و دیگر اقشار جمعیت کم درآمد تا آن‌جا گسترش یافته که بنا بر محاسبه‌ای تا حدود پنجاه درصد خانوارهای شهری زیر خط فقر نسبی و 35 درصد آنان زیر خط فقر مطلق قرار گرفته‌اند.^۲

از مجموع 804 هزار میلیارد ریال کل هزینه‌های پیش‌بینی شده در دوره برنامه 591 هزار میلیارد ریال، یا $73/5$ درصد آن صرف هزینه‌های جاری و $4/8$ درصد برای بهینه‌سازی مصرف انرژی و اعتبارات خاص طرح‌های اشتغال‌زا که جزو هزینه‌های عمرانی آمده هزینه می‌شود و تنها $12/7$ درصد هزینه‌های دولت صرف امور عمرانی خواهد شد،^۳ که بسیار اندک است.

نتیجه

با چنین ساختاری از هزینه‌ها و چنان ساختاری از درآمدهاست که تورم ارقام بالایی را تشکیل داده است و بر فقر عمومی افزوده شده است و اختلاف طبقاتی با توجه به رواج روحیه مصرف‌زدگی در شرایط بیکاری چند میلیون نفری و تورم بالا همه هستی اقتصادی و اجتماعی کشور را زیر تأثیر ویرانگر خود قرار داده است.

۱. همان.
 ۲. گفت‌وگو با دکتر فریبرز رئیس‌دانا، روزنامه خراسان، $1378/9/29$.
 ۳. برنامه سوم توسعه، جدول شماره ۶: پیش‌بینی درآمدها و هزینه‌های بودجه عمومی دولت.

الگوی توسعه و راهبرد آن در شرایط ناکارآمدی مدیریت توسعه اقتصادی کشور از دو سو زیان می‌رساند: از یک سو، به دلیل ناکارآمدی مدیریت نظری توسعه، الگوها و راهبرد توسعه‌ای برگزیده می‌شود که با قانون اساسی، فرهنگ ملی و با تجربه گذشته توسعه در کشور در تضاد هستند؛ و از سوی دیگر به دلیل ناکارآمدی مدیریت اجرایی، گزینش چنین الگو و راهبرد توسعه وارداتی در عمل و اجرا دچار شکست‌ها و ناکامی‌هایی می‌شود که ابعاد آن فراتر از خود این الگو و راهبرد است. به دیگر سخن، به دلیل نبود مدیریت تولید اندیشه توسعه برپایه تجربه داخلی و ارزش‌های ملی و قانون اساسی و با استفاده از تجربه جهانی توسعه، الگوی توسعه و راهبردی عمدتاً زیر تأثیر عامل خارجی (کشورهایی که می‌خواهند از وام‌های خارجی استفاده کنند ناچارند شرایط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را از نظر الگوی توسعه بپذیرند) مدیریت اجرایی نه تنها قادر به رفع مشکلات الگوی توسعه وارداتی و به حداقل رساندن آثار منفی و شکست‌های آن نیست، بلکه این نتایج را گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌سازد. ناکارآمدی مدیریت نظری توسعه در دوره بعدی نیز، با وجود شکست برنامه‌های پیشین، به دلیل عدم باور به پژوهش و توجه به الگوی توسعه سرمایه‌داری به عنوان یک هدف و نه یک وسیله، نه تنها برای توسعه از تجربه‌های موجود، بهره‌ای نمی‌گیرد، بلکه آزموده را برای چندمین بار با هزینه‌های مادی و انسانی و زمانی بسیار گزاف دوباره می‌آزماید: «بحث اصلی در توسعه درون‌زا این است که نیرویی که عوامل داخلی را هدایت می‌کند و عوامل خارجی را کنترل و منظم می‌سازد، از درون اعمال شود» و این امر ممکن نمی‌شود مگر با شناخت، آگاهی و اطلاع. در ناآشنایی یا ناباوری به شناخت، جایی برای تعیین سرنوشت خویش با دست خویش باقی نمی‌ماند. تغییر ساختار اقتصاد تک‌محصولی مبتنی بر [مواد] خام و ارزان‌فروشی به اقتصاد [های] چندمحصولی و ساخته‌شده...، نیاز به شناختی گسترده‌تر و ژرف‌تر از وضع کنونی از درون و برون دارد، همان‌گونه که مدیریتی کارآمدتر از آنچه هست می‌طلبد.

الگوپرداری از خارج و اجرای برنامه‌های تقلیدی توسعه، به معنی از دست دادن امکانات مادی، انسانی و زمان برای آزمودن چیزی آزموده است... «مدیریت کشور با توان عملی، پژوهشی و آموزشی کنونی از نظر کمی و کیفی قادر به درون‌زا کردن الگوها و سیاست‌های توسعه نیست»^۱.

۱. ابراهیم رزاقی، نقدی بر خصوصی‌سازی ایران، نشر رسا، چاپ یکم، ۱۳۷۶، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۱.